



| | |
|----------|----|
| تاریخ | ۲۰ |
| تیر | |
| ۱۳۹۷ | |
| چهارشنبه | |

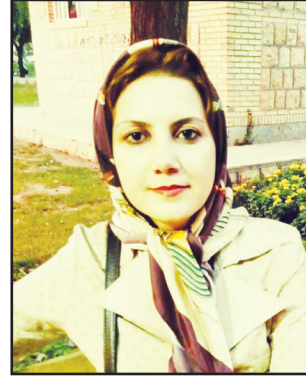
شب است و باغچه‌های تهی ز میخک من
حیاط خلوت من از سکوت سرشار است
به سکه سکه اشکم تو را خریدارم
بگیر دست مرا ای عروس دریایی
تورا به رسته‌ای از آرزو گره زده‌اند
کسی نیامده - حتی کلاغ‌های سیاه
کیوترا نه بیبا تخم آشتی بگذار
شب است و خواب عمیقی رفته شهر مرا
بترس از این همه لولو که پشت پنجره‌اند

و بوی خاطره‌ها در حیاط کوچک من
کجاست نغمه غنگینت ای چکاوک من؟
تویی بهیای پس اندازهای قلک من
بیا به یاری دنیای بی عروسک من
به پشت پنجره سینه مشبک من
به قصد غارت جالیسز بی مترسک من
میان گودی انگشت‌های کوچک من
کجاست شیطنت کودکی و سوکت من؟
بخواب شعر فشنم، بخواب کودک من...

| | |
|-------|--------------|
| صفحه | ۶ |
| شماره | ۲۲۷۹ |
| سال | بیست و چهارم |



مهناز آهوان



دنیا
تنگ بلورین کوچکی است
و مرا همین جهان کوچک بس است
وقتی تو نیستی
دیگر چه فرقی می‌کند
دریایی باشد یا نه!؟

علی کشاورز



به یادت در تلاطم‌ها که قلبان می‌کشم بانو
ز بد لطفی ایامم فراوان می‌کشم بانو
تمام شهر خشکید از نبودت حال اینجا من
تمام شعرهایم را بیابان می‌کشم بانو
ز شهرم رفتی و تنها زهر سازی کشیدم من
بسوزد عاشقی دارم کماکان می‌کشم بانو
بسان کبک در برفی پریشانم نگاهم را
دگر در پیش انسان‌ها به زندان می‌کشم بانو
شرابی کهنه در دستم عجب احوال زیبایی
خودم را مست دنبالت خرامان می‌کشم بانو
امیدم مرد آگاهی؟ کنار خلوتم شب‌ها
فقط گلدان خالی را به ایوان می‌کشم بانو



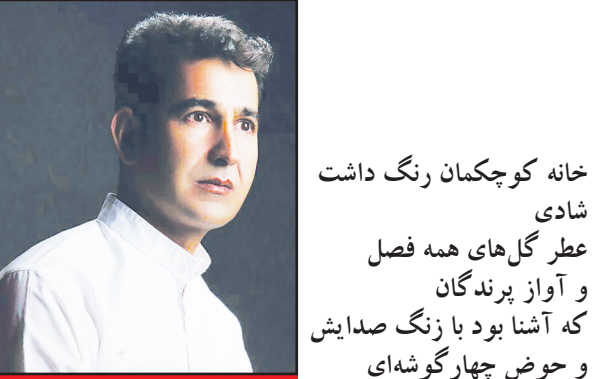
سعید بیابانکی

شنبه
سرآغاز ترک خوردن کوچه‌هاست
راه که می‌روی...
خانه‌ها
پنجره‌ها
آدم‌ها
مثل تکه‌های پازل
از هم جدا می‌شوند.
به خیابان می‌زنیم
برای دزدیدن هم
وقتی حواسمان به عریانی عشق نیست
در بازاری
که جیب‌هایش از شعر
سرشار ناشدنی‌ست.
پا جای هم می‌گذاریم
وقتی بافته‌هایمان
بر صندلی تاکسی‌ها و می‌روند
و مانکن‌های ملتهب
هوای هم را پُرو می‌کنند
در مترو.
باز خواب مانده‌ایم!
وقتی آسمان تاب‌بازی می‌کرد
بالای سر باغ اناری
که زیاد می‌خندید...



مهروز

خدا نکند دلگیر باشی
کور شوم
تا غمت را بنیمن.
به هر زبانی که ترجمه شوی
باز شیرینی
از پشت تمام واژه‌های بلند
لیخندی
مهربانی
ندیده‌ام حرفی که دردمند باشد.
تابستان تنت
به شعری شیرین از قهوه چشمانت
شبیبه می‌شود
به آغوش خیال می‌گیرم
که تنها نباشی بلندبالا من!
تا روحمان آتش را برقصد
در عصر آدینه‌ای که
مرغ عشق‌ها
تکرار دوست داشتن را
در آواشان کش می‌دهند
و عشق
دانه و ارزن را
میان آوازی دوست‌داشتنی
از اشتها می‌اندازد.
بودنت
فنجان شعر را معطر می‌کند
و به آخر نمی‌رسد...



خانه کوچکمان رنگ داشت
شادی
عطر گل‌های همه فصل
و آواز پرندگان
که آشنا بود با زنگ صدایش
و حوض چهار گوشه‌ای
که خورشید و ماه را
به آبتنی دعوت می‌کرد.
خانه کوچکمان آنقدر بزرگ بود
که گاهی در آن گم می‌شد.
برای قایم باشک جای خوبی بود
پر از جاهای دنج
تابه‌حال در هیچ کدام از بازی‌هایمان
آنقدر شوخی‌اش را ادامه نداده بود
زود پیدایش می‌شد
اما آخرین بار
هر چه گشتیم نبود
آخر مگر خانه کوچک ما چقدر جای دنج
داشت؟
که در هیچ کدام
مادرم پنهان نبود...

منتظر داستان و اشعار شما هستیم

لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به دفتر روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل ارسال نمایید. ضمناً روزنامه در ویرایش مطالب ارسالی، آزاد است و مطالب ارسالی برگشت داده نمی‌شود.

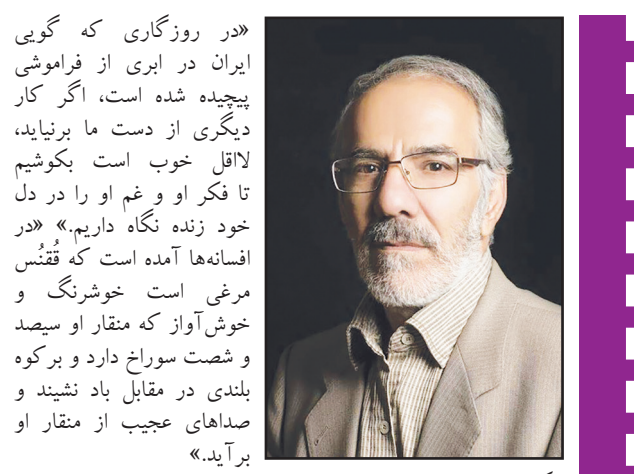
toloudaily@gmail.com

کارشناس (این شماره) سرویس ادبی - هنری: **محمد رضا عسگری**

جهان دل نهاده بدین داستان

نیاز ایرانیان به سرایش شاهنامه

محمد رجبی



«در روزگاری که گویی
ایران در ابری از فراموشی
پنجه شده است، اگر کار
دیگری از دست ما برنیاید،
لااقل خوب است بکوشیم
تا فکر او و غم او را در دل
خود زنده نگاه داریم.» «در
افسانه‌ها آمده است که ققئس
مرغی است خوشرنگ و
خوش آواز که منقار او سیصد
و شصت سوراخ دارد و بر کوه
بلندی در مقابل باد نشیند و
صداهای عجیب از منقار او
برآید.»

«گفته‌اند که هزار سال عمر کند و چون سال هزارم به سرآید و
عمرش به آخر رسد، هیزم فراوانی گردآورد و بر بالای آن نشیمن
گیرد و سرودن آغاز کند و مست گردد و بال بر هم زند، بدان گونه
که آتشی از بال او بجهد و در هیزم افتد و او در آتش خود بسوزد و
از خاکسترش تخمی حادث گردد و از آن ققئس دیگر پدید آید.»
«گفته‌اند که او را جفت نیست و موسیقی را از آواز او دریافته‌اند.
»بین افسانه ققئس و سرگذشت ایران تشابهی می‌توان دید. ایران نیز
چون آن مرغ شگفت بی‌همتا، بارها در آتش خود سوخته است و باز
از خاکستر خویش زاینده شده.» (ندوشن بهمن ۱۳۴۰)

«این کتاب برای خود من از این جهت معنی‌دار است که طی سال‌های
دراز - که می‌توانست بارورترین دوران عمر باشد - قدم‌به‌قدم مرا
همراهی کرده است. در پس هر یک از این مقاله‌ها ماجرا یا مسئله‌ای
است که در وضع خاص و بنا به اقتضای خاص، نوشتن را موجب
گشته. ارزش آنها هرچه باشد، نبض زمان در آنها به تپیدن آمده و
هنوز هم‌چنین می‌نماید که گذشت روزگار از اکنون‌مندی آنها نکاسته
است.»

«ایران که در این مجموعه و بعضی از نوشته‌های دیگرم از آن حرف
زیاد به میان می‌آید، نباید مورد سوءتعبیر قرار گیرد. به‌هیچ‌وجه
معنی‌اش وطن‌خواهی ابلهانه، رمانتیک، تعصب‌آمیز یا توخالی نیست.
اگر بخوام در یک کلمه ساده بگویم که منظور از آن چیست، خواهم
گفت: «شهر یادگار» «خرزانه انس و دل‌بستگی‌ها». ایران به‌ظاهر همین
هامون و بیابان و کوهسار و خرابه‌ها و کوچه‌ها و بناهاست (از
ویرانه‌های شوش تا مسجد سپه‌سالار)، ولی از سوی دیگر یک عمق
طولی در آن است که می‌رود به دور دور؛ بیابانی که لشکر سلم و تور
در آن گم شد و کوهی که ضحاک در آن به بند کشیده گشت.»
«آری «شهر یادگار»، ولی بارورترین یادگارها، یعنی آنچه از صافی
قرون گذشته و دست ما را می‌گیرد و به گردش روزگارها می‌برد که
بعضی جاهایش به قول مولوی «باغ سبز عشق» است و جاهای دیگر
به گفته حافظ: «دشت مشوش»، ولی درهرحال وجود ما را می‌آگند و
عمری به درازی عمر تاریخ می‌بخشد.» (اسلامی ندوشن؛ ایران را از یاد



برجسته‌ترین سروده‌های حماسی جهان است که سرایش و ویرایش
این گنجینه، دستاورد دست‌کم سی سال رنج و تلاش خستگی‌ناپذیر
این سخن‌سرای بزرگ ایرانی است.
درون‌مایه این شاهکار ادبی، اسطوره‌ها، افسانه‌ها و تاریخ ایران از آغاز
تا حمله اعراب به ایران در سده هفتم میلادی است که در چهار دودمان
پادشاهی پیشدادیان، کیانیان، اشکانیان و ساسانیان گنجانده می‌شوند
و به سه بخش اسطوره‌ای (از روزگار کیومرث تا پادشاهی فریدون)،
پهلوانی (از خیزش کاوه آهنگر تا مرگ رستم) و تاریخی (از پادشاهی
بهمن و پیدایش اسکندر تا گشایش ایران به دست اعراب) بخش‌بندی
می‌شود. (چکیده منابع مختلف درباره شاهنامه، خرداد ۱۳۹۷ مهر گانی)

آغاز نظم شاهنامه:
اما نظم شاهنامه، یعنی شاهنامه‌ای که در سال ۳۴۶ هجری به امر
ابومنصور محمد بن عبدالرزاق سپه‌سالار خراسان فراهم آمده بود، دنباله
اقدام دقیقی در همین مورد. دقیقی بعد از سال ۳۶۵ که سال جلوس نوح
بن منصور سامانی بود، به امر او شروع به نظم شاهنامه ابومنصور کرد؛
ولی هنوز بیش از هزار بیت آن را به نظم درنیاورده بود که به دست
بنده‌ای کشته شد.

بعد از شهرت کار دقیقی در دهه دوم از نیمه دوم قرن چهارم و رسیدن
آوازه آن و نسخه‌ای از نظم او به فردوسی، استاد طوس بر آن شد که
ولی شاعر جوان دربار سامانی را به پایان برد.
کاری مآخذی را که دقیقی در دست داشت مالک نبود و می‌بایست
چندی در جست‌وجوی آن بگذراند. برحسب اتفاق یکی از دوستان
فردوسی در این کار وی را یاری کرد و نسخه‌ای از شاهنامه منثور
ابومنصوری را به او داد و فردوسی از آن هنگام به نظم شاهنامه دست
یازید، بدین قصد که کتاب مدون و مرتبی از داستان‌ها و تاریخ کهن
ترتیب دهد.

تاریخ این واقعه، یعنی شروع به نظم شاهنامه، صریحاً معلوم نیست؛ ولی
با استفاده از قرائن متعددی که از شاهنامه مستفاد می‌گردد و با انطباق
آنها بر وقایع تاریخی، می‌توان آغاز نظم شاهنامه ابومنصوری را به‌وسیله
استاد طوس سال ۳۷۰ - ۳۷۱ هجری معلوم کرد.

این کار بزرگ، خلاف آنچه تذکره‌نویسان و افسانه‌سازان جعل
کرده‌اند، به امر هیچ‌یک از سلاطین، خواه سامانی و خواه غزنوی، انجام
نگرفت؛ بلکه استاد طوس به‌صراحت‌طبیع، بدین مجاهدت عظیم دست
زد و در آغاز کار فقط از یآوری دوستان خود و یکی از مقتدرین
ایرانی نژاد محلی در طوس بهره‌مند شد که نمی‌دانیم که بود، ولی
چنانکه فردوسی خود می‌گوید او دیری نماند و بعد از او مردی دیگر،
هم از متمکنان و بزرگان محلی طوس، به نام «حیی» یا «حسین» بن
قتیبه، شاعر از زریبار رعایت گرفت و در امور مادی، حتی پرداخت
خراج سالانه، یآوری نمود و مردی دیگر به نام «علی دیلمی» هم در
این گونه یآوری‌ها شرکت داشت؛ اما اینان همه از یاوران و دوستان و
بزرگان محلی طوس یا ناحیه طبران بودند و هیچ‌یک پادشاه و سلطان
نام‌آوری نبودند.

تذکره نویسان در شرح‌حال فردوسی نوشته‌اند که او به تشویق سلطان
محمود به نظم شاهنامه پرداخت. علت این اشتباه آن است که نام